

تشکیک وجود بنا بر مسلک صدرالمتهلین و تشخیص در وجود بنا بر مسلک عرفاء

شامخین

بحث تشکیک در وجود بنا بر مسلک مرحوم صدرالمتهلین و تشخیص در وجود بنا بر مسلک عرفاء شامخین بود و عرض شد که: بنا بر تعریف اولی که ما از مسأله تشکیک در وجود و صرافت در وجود می‌کنیم، ذات اقدس حق در یک مرتبه اعلی قرار دارد که آن مرتبه اعلی مرتبه لاحدی و لارسمی و اطلاقی است و به آن مرتبه مرتبه محوِضت وجود و صرف الوجود گفته می‌شود و آن مرتبه با سایر مراتب، فی الشده والضعف تفاوت دارد، یعنی در مرتبه اعلی هیچگونه تعینی و تشکلی و تقیدی راه ندارد و الاً موجب ترکیب و احتیاج و نیاز می‌شود در آن مرتبه؛ این ذات خالی از هر تعینی و تقیدی هست و بعد از آن مرتبه مراتب مختلفه وجود با توجه به سنخیت با مرتبه علیا تنزل پیدا می‌کند و مراتب از نقطه نظر تجرّد و محوِضت در وجود با مراتب دیگر اختلاف پیدا می‌کنند. این، آن تعریفی بود که دیروز عرض شد و اشکالی هم که بر آن می‌شد عرض شد و بر این تعریف؛ اولاً: اشکال مرحوم آقا که اشکال صحیحی است وارد است ثانیاً: اصل فرضیه تشکیک در وجود جای تأمل و اشکال است. چون در این فرضیه چنانکه ذات واجب تعالی شأنه را مرتبه اعلی قرار دادیم و بقیه مراتب را مراتب و درجات ممکنات بر حسب اختلاف درجه آن‌ها در قرب و بعد بگیریم، در این صورت ذات واجب محدود به حدود ممکنات شده و در وجود طبعاً متعین و متغیر تا سر حدّ ممکنات گردیده است.

یعنی وقتی که ما وجود را بالاترین مرحله بگیریم - از نقطه نظر شدت نوری که در آن جا هیچگونه حدی و محدودیتی راه ندارد و به هیچ ماهیت و قالبی در نمی‌آید و صرف نفس وجود انیت او و ماهیت او را تشکیل می‌دهد - طبعاً باید از مراتب دیگر متمایز بدانیم چون مراتب دیگر دارای تعین و ماهیت هستند چطور آن وجود دارای آن مرتبه لاحدی هست و اصلاً ماهیتی ندارد نه ماهیت انسانیت، نه ماهیت حیوانیت، نه ماهیت نباتیت و نه سایر ماهیاتی مانند ملائک و عقول که اینها مراتب تجرّدی از وجود هستند و آن وجود در هیچ مرتبه‌ایی از این مراتب نیست و با فرض اینکه مراتب دیگری وجود دارد یعنی مراتب و حدود؛ وجود دارد و آن وجود بالاست پس این وجودی که بالا هست تا چه اندازه بالاست تا حدی که مانند بخار که از زمین و از دریا متصاعد می‌شود و بالا می‌رود و در یک محدوده از جو قرار می‌گیرد خب این تا چقدر بالا می‌رود تا وقتی که ثقل او، او را در یک مرتبه از جو قرار دهد؛ یک وقتی ما مسافرت کرده بودیم من در آن جا مشاهده کردم دیدم چهار؛ پنج مرتبه از ابر وجود داشت

یعنی بالا سر که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم یک ابر است و فقط تمام سطح آسمان را یک ابر گرفته اما وقتی که با طیاره انسان بالا می‌رود می‌بیند از یک مرتبه ابر عبور کرد تازه نگاه می‌کند می‌بیند که بالا سرش هم یک مرتبه دیگر است باز این هواپیما اوج می‌گیرد بالا می‌رود تا می‌رسد به آن مرتبه ابر دیگر؛ تازه بالا می‌رود می‌بیند که یک مرتبه دیگر بالایش ابر است. اوج می‌گیرد در بعضی از اوقات به مرتبه بالاتر نمی‌رسد. در یک سفر من یادم هست که می‌آمدیم با اینکه یک ساعت و خرده‌ای طول کشید، و به آن طیاره بیشتر از آن مقدار هم اجازه نمی‌دادند بالا برود من دیدم هر بالا و بالاتر می‌رفت یک مرتبه ابر قرار داشت و این طیاره اصلاً از آن مرتبه عبور نکرد. یعنی بین آن مرتبه و مرتبه پایین حرکتش را ادامه داد تا به طهران رسید. خوب، حالا این ابری که از بخار و از زمین بالا می‌آید، به یک مرتبه ای می‌رسد بنا به شرایط و ثقل و شرایط جوئی که دارد در یک مرتبه توقف می‌کند نه بالاتر می‌رود و نه پایین‌تر می‌آید و در همین حال می‌ماند. خوب، این مرتبه بالاتر سعه وجودی و مرتبه او تا چهار کیلومتر و پنج کیلومتر نسبت به زمین است. آن مرتبه ابر پایین‌تر سعه مرتبه‌ایی او تا چهار کیلومتر است آن ابر دیگر همین طور سه کیلومتر است تا پایین‌تر هر کدام از اینها دخالت در بقیه نمی‌توانند بکنند هر کدام از اینها در یک رتبه خاصی قرار دارند و اگر بخواهند دخالت بکنند ماهیت خودشان را از دست می‌دهند یعنی آن ابر دیگر، آن ابر نخواهد بود و دارای آن خصوصیات نخواهد بود.

مرتبه وجودی که مشککین در وجود برای ذات احدیت در نظر گرفته‌اند به همین کیفیت است یعنی آنها می‌گویند: در ذات احدیت آن مرتبه وجودیش که صرافت دارد صرافت او مانع از آن است که تشکّل و تقیدی در او پیدا بشود پس به عدم تشکّل محدود است. یعنی قائلین به تشکیک می‌گویند: آن مرتبه وجودی صرف همین که به مرتبه اسماء و صفات می‌رسد همان جا می‌ایستد و به اسماء و صفات خدا؛ خدا نمی‌توانیم بگوئیم. خدا آن است که بالاتر از این مرتبه باشد. خدا در آن مرتبه‌ایی است که در آن مرتبه هیچگونه تعینی راه ندارد هیچگونه تنازلی در آن مرتبه راه ندارد فقط صرف وجود است و چیز دیگری در آنجا نیست و همین طور از مرتبه اسماء و صفات که تنزل پیدا کنیم می‌رسیم به صور جزئیّه - ملائکه من باب مثال صور جزئیّه هستند - که آن مرتبه اسماء کلیه هم در این صور جزئیّه دخالت ندارد به خاطر اینکه مرتبه او مرتبه سعه است و مرتبه این صور جزئیّه مرتبه ضیق است و سعه هیچ وقت در ضیق نمی‌تواند تداخل و تسری پیدا کند و هلمّ جزّاً؛ تا می‌رسد به أدنی العوالم و أدنی المنازل که عالم طبع و عالم ماده باشد که سعه وجودی کمتری دارد. این معنا همان مسأله‌ایی است که قائلین به تشکیک در وجود به این معتقد هستند.

اشکالی که بر این مطلب عرض شد، و مرحوم آقا هم بنا بر این تعریف اشکال وارد نمودند و فرمودند که: «در این صورت ذات واجب محدود به حدود ممکنات شده و در وجود طبعی متعین و متقید تا سرحد ممکنات گردیده است.» یعنی ذات باری تعالی، دیگر صرافت ندارد و حال آنکه شما قائل به صرف الوجود هستید؛ وقتی که شما قائل به صرف الوجود هستید خوب، خداوند را از صرافت انداخته اید و او را به حدود ممکنات محدود کرده اید. یعنی ذات باری تعالی هست و هست و این صرف الوجودش هست، تا به مرحله تعین می‌رسد و در مرحله تعین که مرحله اسماء و صفات است در آن جا توقف می‌کند و از آنجا پایین‌تر نمی‌آید. پس ذات محدود شد و این مسئله با صرف الوجود منافات دارد. پس این صرف الوجود، وجود اطلاقی و وجود لاحدی ندارد. و حدش این است که تا مرحله اسماء و صفات برسد.^۱

به عبارت دیگر هویت آنها و تشخیص آن هاست که از آن تشخیص ماهیت را انتزاع می‌کنیم. یعنی هر مقداری که ظرفیت کاسه آنهاست به همان مقدار آتش در آن ریخته می‌شود. حالا کاسه خدا خیلی وسیع است کاسه بقیه ممکنات کمتر است، و به مقدار انیتشان و مقدار هویتشان و ظرفیتشان به همان مقدار از وجود در کاسه آنها ریخته شده. بنابراین در این فرض ذات وجود واجب که ماهیت آن همان انیت اوست، محدود به حدّ اعلی درجه از ممکنات می‌شود و محدود به حدّ اعلی است و با آن ممکن؛ همجوار و همسایه قرار می‌گیرد، غایه الامر بالشدّه و الضعف و الوجوب و الامکان که وجود واجب متمایز و مشخص می‌شود و این مطلب رفع معنای تحدید را نمی‌کند. یعنی تحدید به جای خودش باقی و ذات واجب محدود می‌شود. و بالأخره وجود واجب محدود به وجود ممکن و در حدّ و مرز وجود او قرار می‌گیرد. در حالی که می‌دانیم که ذات واجب یعنی وجود واجب الوجود صرافت و محووضت محض دارد. - این تکه از مطلب ایشان بسیار مسأله دقیقی است که در این چند خط باید تأمل بشود که بعداً ما به این چند خط می‌رسیم. - یعنی در ذات واجب الوجود هیچ تعینی در آنجا نمی‌گنجد و هیچ حدی در آنجا راه ندارد و هر حدی که شما بر آن ذات قرار بدهید و آن ذات را در هر

^۱ سؤال: جنبه های وجودی ممکنات را دارد اما جنبه های عدمی اش را ندارد.

جواب: یعنی همان تقیدش را ندارد

و ذات واجب و تمام ممکنات در اصل و حقیقت وجود اشتراک دارند.

و حقیقت وجود هم بر ذات باری و هم بر سایر ممکنات اطلاق می‌شود. و ما به الامتیاز آنها همان انیت و ماهیت آنها است که ما به الامتیاز این حقایق همان انیت آنها است.

مرتبه‌ایی که بگذارید آن ذات را محدود کرده اید. و این با صرافت وجود منافات دارد. یعنی وحدت او؛ وحدت بالصرافه است نه اینکه وحدت عددی باشد. در این صورت «کَلَّمَا فَرَضْتَهُ فِي الْوَجُودِ كَانِ دَاخِلًا فِيهِ» هر چه را که ما در وجود فرض کنیم داخل در وجود او هست. -

پس بنابراین در این جا هر چه را که به آن «موجود» بگوییم، آن موجود داخل در ذات باری تعالی باید باشد و گر نه از صرافت صرفه و محوِضت محضه خارج می‌گردد. و در این صورت یعنی با فرض صرافت وجود حق چگونه می‌توان نفس وجود حق را دارای منزله و مرتبه دانست؟ چطور می‌شود این کار را کرد؟ و درجه آن را اعلیٰ قرار داد اگر درجه را شما اعلیٰ قرار بدهید پس مرتبه ادنی را نمی‌گیرد. شما نمی‌توانی بگویی هم اعلیٰ است و هم ادنی است یا باید بگویی اعلیٰ است یا باید بگویی ادنی است یا باید بگویی هیچ چیز نیست. اگر بگویی وجود واجب در مرتبه اعلیٰ قرار گرفته پس ادنی را نمی‌گیرد اگر بگویی وجود واجب در مرتبه ادنی قرار گرفته، - که وجود عالم طبع است و ملک است، - اعلیٰ را نمی‌گیرد اگر بگویی هم اعلیٰ است و هم ادنی است پس اصلاً مرتبه وجود معنی ندارد - کوسه و ریش پهن که نمی‌شود. - هم اعلیٰ باشد و هم ادنی باشد در حالی که همان تصور محوِضت آن درجه اعلیٰ، تمام مراتب و درجات را فرا می‌گیرد و همه را در خود مندرک می‌کند پس چگونه در فرض صرافت وجود؛ وجود دیگری تصور دارد که برهان صدیقین بر این اساس است و اشکالی است که بر فرضیه تشکیک در وجود در مرتبه واقع می‌شود. قائلین به تشکیک در وجود که قائل به مرتبه هستند اینها می‌گویند که خداوند متعال در یک مرتبه از صرافت محض و لاحدیت و لا قیدیت قرار گرفته، که آن صرافت، در او هیچ تعینی راه ندارد. وقتی تعین در او راه نداشت یعنی ما نمی‌توانیم به یک اطلاق وجودات مرتبه پائین را اسم الله بر آنها بگذاریم. بگوئیم «هذا هو الله» نمی‌توانیم چرا نمی‌توانیم؟ چون این دارای تعین است. - اشکالی که بین فلاسفه و بین عرفا پیدا شده در این جا پیدا می‌شود. مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی و امثال ذلک می‌گویند که این وجود را که می‌بینید وجود متعین است و آن را در دستم می‌گیرم؛ تعین بهتر از این؟ بالاتر از این؟ مثلاً این لیوان ارتفاعش ۱۰ سانتیمتر است. قطر این لیوان دیگر من باب مثال ۶ سانتیمتر است. جنس آن از شیشه است و وزنش من باب مثال دو سیر است. این ها حدود متعینه وجودیه این لیوان را تشکیل می‌دهد. اگر ما خداوند را وجود بالصرافه بدانیم یعنی وجودی که قید بر نمی‌دارد، پس ما به این نمی‌توانیم بگوییم «هذا هو الله»؛ چرا؟ چون این مقید است. و آن را می‌بینیم و در دستمان می‌گیریم؛ خدا را که نمی‌شود در دست گرفت. بنا بر این نمی‌توانیم به آن بگوییم «هذا هو الله» اگر بگوئیم «هذا هو الله» خدای

مطلق را از صرافت خارج و بر وجود مقید و محدود حمل کرده ایم و برای اینکه او را از صرافت خارج نکنیم چاره اندیشیدیم و آمدیم تمهّل ورزیدیم. تمهّل یعنی: وجود دارای مراتب اشعه و اظله است. در عین این که این وجود یک حقیقت واحد هست و یک واقعیت فاعله است در عین حال یک مرتبه اعلی دارد که این مرتبه اعلایش عبارت از وجود باری و مراتب دیگر آن هر کدام مافوق دیگری و محدود به حدود جوهری و تجرّدی می باشند هر چه تجرّد او بیشتر باشد، به آن کمونت و محوشت وجود نزدیکتر است. آن وقت این محدود تجرّدی وجود، ما به الامتیاز بین مرتبه بالا و مرتبه پائین تر خواهد بود. ما به الامتیاز دارند در عین حال که ما به الاشتراکشان یکی است یعنی، ما به الاشتراک بین کتاب و بین خدا یکی است. بین این کتابی که ثقل و ماده دارد و ما دستمان می گیریم ما به الاشتراک یکی است مثل این که، ما به الاشتراک بین ما و شما از نظر جسم لحمیت ه و عظمت و شحمیت و بشریت و شعریت هست اینها ما به الاشتراک است در عین حال که از این ما به الاشتراک به یک نفر زیاد نصیب شده به یک نفر کم نصیب شده. در عالم وجود یک ما به الاشتراک و یک ما به الامتیاز داریم. ما به الاشتراک که خمیر مایه ما را تشکیل می دهد و سرمایه حیات ما را تشکیل می دهد، آن وجود است. آن وجود ما به الاشتراک بین این کتاب؛ که از همه مراتب وجود پائین تر است و ثقل دارد، جنسش از پنبه است، از چوب است، و بین وجود باری تعالی در سلسله مراتب که تجرّد محض است و هیچگونه تعین مادی ندارد. تمام اینها یک ما به الاشتراک دارد که آن وجود است و دو تا نیست. اما صحبت در این است که آن وجود، مرتبه مرتبه می شود. تگّه، تگّه، تکه می شود. قطعه، قطعه می شود. یک تگّه اش را عالم عقل، یک تگّه اش را عالم مجردات، یک تگّه اش را عالم مجردات مشوب به صورت، یک تگّه اش را عالم صور، یک تگّه اش را عالم ماده.

و برای هر یک اسمی می گذاریم این تگّه ها در یک چیز با هم مشترکند که وجود است و در یک چیز با هم اختلاف دارند که محدود وجود آنهاست. - محدود یعنی ظرفیت.

قائلین به تشکیک در وجود می گویند که هیچگونه محدودیتی ندارد آن وجود اعلی اسمش خداست و آن وجودات پائین که محدودیت دارند، اسمشان مخلوقات است و معالیل است. وجود خدا تنازل نمی تواند بکند در مراتب پائین، چرا؟ چون اگر وجود خدا بیاید وجود پائین بشود، متعین می شود. یعنی اگر آن وجود را از مرتبه خودش پائین بیاوریم تبدیلیش کنیم به عالم عقل، عقل که خدا نیست. خود عقل اگر برود بالا و خود خدا بشود دیگر عقل نیست، پس بنابراین نه او می تواند پائین بیاید، نه پائین می تواند بالا برود. اگر بالائی بیاید پائین که دیگر خدا نیست اگر بالائی بیاید پائین و لیوان بشود،

دیگر خدا نیست. اگر لیوان برود بالا خدا بشود، پس دیگر لیوان نیست. لذا هر کدام در رتبه خودشان سفت به صندلی چسبیده‌اند و سفت آن کرسی و تخت و عرش خودشان را تمسک کرده‌اند، نه آن تکان می‌خورد که بیفتد و نه این تکان می‌خورد، می‌ترسد که بالا برود. این عالم تشکیک در وجود می‌شود اشکالی که در این جا وارد می‌شود این است که جان من؛ شما یا اسم صرافت وجود را از خدا بردارید و یک اسم دیگری بر آن بگذارید و بگویید «مرتبه من الوجود» دیگر بحثی نیست. اگر در آن مرتبه باشد پس در آن جا حدّ و تعین و تقید باید بگذارید، اَلّا این که تقید، تقید مادی نیست و یک تقید در خور مرتبه خودش دارد. اگر اینطور باشد محدّد و ممکن می‌شود و ممکن هم محتاج می‌شود و از «واجب الوجود بالذات» در می‌آید و «ممکن الوجود بالذات» و «واجب الوجود بالقید» می‌شود و اگر شما اسم صرافت وجود بر او می‌گذارید - چطور این که مرحوم آقا می‌فرمایند، - اسم صرافت وجود یعنی، هر جایی را که شما وجود در او ملاحظه می‌کنید خدا را در آنجا باید ببینید و مشاهده کنید. این معنای صرف الوجود می‌شود. مثلاً به این لیوان آب آیا موجود می‌گویید یا نمی‌گویید؟ اگر بگوئید «هذا معدوم» و «هذا عدم» در این صورت عدم را که آدم نمی‌خورد؛ همیشه آدم چیز موجود را می‌خورد. این که می‌گوئید «هذا موجود و هذا وجود». آیا وجود را واقعاً و بالحقیقه در این وجود می‌بینید یا واقعاً نمی‌بینید؟ اگر وجود را واقعاً نمی‌بینید چرا آن را می‌خورید؟ و آن را احساس می‌کند

بنابراین معنای وجودی را که ما در این جا احساس می‌کنیم این معنای وجودی یک امر تخیلی که نیست یک امر واقعی است؛ و در کنار او یک امر واقعی؛ به نام «صرف الوجود فی الله» می‌گذاریم و می‌گوئیم خداوند متعال دارای صرف الوجود است، یعنی و اطلاقی است، وجود خداوند لاحدی است. پس شما این دو واقعیت را اگر کنار هم بگذارید، یا باید از «صرف الوجود فی الله» دست بردارید، و آن وجود مطلق را محدّد کنید که نمی‌توانید. هذا ممتنع یا باید از اطلاق وجود بر وجود محدّد باید دست بردارید که این هم «هذا ممتنع» می‌شود اگر پس این دو مسأله را در کنار هم قرار بدهید یا باید بگوئید این وجود محدّد داخل در خدا است، یا باید بگوئید که این خدا داخل در این وجود محدّد است، یعنی خداوند در این جا که نگاه می‌کنید خدا را می‌بینید.

در این جاست که یک مسأله پیدا می‌شود و آن، نظر دقیقی است که نظر به هر دو صورت را ما صحیح می‌دانیم - اما نه این که یکی را غلط بدانیم و یکی را صحیح بدانیم. - چون وقتی ما این دو واقعیت را در کنار هم قرار می‌دهیم، یک ادراک و وجدان وجود حقیقی در وجود متعین. ادراک می‌کنیم و با چشممان می‌بینیم مثلاً با چشممان این کتاب را می‌بینیم؛ یا باید بگوئیم: «آقا کور هستیم، هر چه

که می‌بینیم خلاف است آن چه را که خودمان هم تشخیص می‌دهیم خلاف است». که این مظهر پوچ‌گرایی و سوفسطائی است. یا این که نه، ما وجود واقعی را می‌بینیم و «هذا وجود». را می‌بینیم از آن طرف صرافت وجود را هم در حقّ متعال می‌بینیم و بالوجدان ادارک می‌کنیم که وجود حقّ متعال باید وجود بالصرّافه باشد وجود بالصرّافه یعنی وجودی که حدّ ندارد مثل سلطنت هارون می‌شود.

می‌گوید ای ابر هر جا می‌خواهی ببار می‌خواهی در بغداد ببار ببار؛ می‌خواهی در عربستان می‌خواهی در ایران می‌خواهی ببار. هارون الرشید هم وجود سلطنت خودش را لاحدی می‌دانست و می‌گفت حدّ ندارد چون اینقدر فتوحات کرده بودند که خیال می‌کرد لاحدی است. بیچاره بدبخت، خیال می‌کرد که سلطنت هم چیزی است. آن می‌گفت سلطنت لاحدی است. اگر ما بالنسبه به کره زمین حساب کنیم یک وقت سلطنت یک کدخدا است مثل این که یک ده را به او داده اند خیال می‌کند، دنیا را به او می‌دهند یک وقت یک نفر را شهردار یک شهرستانش می‌کنند این آقا خیال می‌کند دیگر همه ملائکه و جنّ و انس در تحت فرمانش هستند. یکی را استاندار یک استانش می‌کنند می‌گوید من شمس و قمر را هم گرفتم و یکی را رئیس یک مملکتش می‌کنند می‌گوید چیزی نمانده به خدا برسیم حالا وجود هم معنایش همین است وقتی شما قائل به صرافت وجود در حقّ تعالی هستید معنی ندارد که اطلاق لفظ الله و لفظ ربّ و لفظ پروردگار، حقّ متعال، را بر خدائی که لیوان در وجود او نباشد و بر خدائی که فرش در وجود او نباشد خب اطلاق کنید دیگر آن خدا بالصرافه نشد. و وجود محدود شد. اگر شما وجود خداوند را مطلق می‌گیرید، باید فرش و عرش و حجر و شجر و نبات و حیوان و ملائکه و همه را داخل در وجود او بگیرید. از یک طرف نگاه می‌کنید، اینها همه تعین دارند، آیا این تعین هم داخل در وجود خدا هست، حالا تمام این موجودات با تعینات خودشان و با تقیدات خودشان در وجود خدا داخلند. و آن وجود بحت و بسیط آن تعین را بر می‌دارد. در قضیه تشکیک در وجود اگر ما بخواهیم لحاظ مرتبه کنیم و استقلال به هر مرتبه در این مراتب وجودیه بدهیم، این اشکال پیدا می‌شود که مسأله صرافت وجود با مسأله تعین در وجود با همدیگر جور در نمی‌آید.

تعریف دوم تعریفی است که منافات با تشخّص در وجود ندارد. - این تعریفی است که مرحوم علامه دارند جواب آقا را می‌دهند در این مسأله و این جواب از این جا شروع می‌شود، - سلسله موجودات در مراتب وجود در فرض مسأله تشکیک در وجود عرضی نیستند تا هر مرتبه از آنها در سرحدّ و مرز مرتبه دیگر قرار گیرد و با آن هم‌جوار و همسایه گردد و در نتیجه هر مرتبه عالی نسبت به مرتبه پائین تر از خود محدود و متعین گردد بلکه سلسله مراتب، طولی است و همه نسبت به یکدیگر

در سلسله علل و معلولات قرار دارند. - تمام کلام و رفع شبهه فقط در این یک خط است. سلسله مراتب طولی است و همه نسبت به یکدیگر در سلسله علل و معلولات قرار می گیرند.

سلسله مراتب طولی یعنی چه؟ این همان مطلبی است که ما قبلاً قضیه تشکیک در وجود را لازمه طبعی صرافت در وجود می دانستیم. چطور ممکن است ما از یک طرف واقعاً وجودات متعینه و متقیده را ببینیم و وجدان کنیم و بعد وارد در مسأله تشکیک در وجود نشویم؟ این چطور ممکن است؟ مسأله صرافت در وجود اقتضاء می کند که این تعینات و تقیدات، در سلسله علل و معلولات قرار بگیرند. و اصلاً تشکیک در وجود لازمه صرافت در وجود است و صرافت در وجود به هیچ وجه منافاتی با مسأله تشکیک در وجود ندارد. چون یا باید تشکیک در وجود را منکر بشویم. یعنی تعین را منکر بشویم که نمی توانیم منکر بشویم ما نمی توانیم منکر بشویم که لیوان از شیشه است و شیشه هم محدود و مقید است. و نمی توانیم ظرفی که الآن در اینجا هست و جنسش از پلاستیک یا از کائوچو و یا از پی. وی. سی است را منکر شویم خب این ظرف الآن با این ظرف فرق می کند خصوصیات اینها با هم تفاوت دارد همچنین کتابی که الآن در دست من است جنسش از قطن است یا جنسش از شجر است و امثال ذلک را که نمی توانیم منکر بشویم پس مسأله تعین در وجود برای ما قابل انکار نیست و یک واقعیت است. حالا این مسأله تعین در وجود با فرض تنزل در وجود لازمه اش تشکیک در وجود است. بالأخره اگر یک وجودی از مرحله صرافت بخواهد در مقام تعین و در مقام تشخیص بیاید بالطبع مراحل را ایجاد می کند. چه بنابر قاعده سنخیت یا قاعده عدم طفره و امثال ذلک بگیریم باز هم باید یک قاعده اعلی و بعد از آن قاعده اوسط؛ ثم ادنی فادنی داشته باشیم، تا برسد به این مرتبه ماده که عالم ملک یا عالم طبع است. پس اصلاً مسأله تشکیک در وجود لازمه طبعی نزول صرافت در وجود است. زیرا نمی شود وجود بالصرافه، تنزل پیدا بکند و هیچ مرتبه ای تشکیل نشود. زیرا پس این ها چه چیزی هستند؟ ما می بینیم سعه و جودی ماده کمتر از مثال است، این را ادراک می کنیم همچنین ادراک می کنیم، سعه و جودی مثال کمتر از ملکوت است، و ادراک می کنیم سعه و جودی ملکوت کمتر از لاهوت و جبروت و امثال ذلک است من باب مثال بین آهن و برنج ما فرق می گذاریم و این به خاطر این است که هر کدام آثاری دارند و ما ادراکمان از وقایع و از حوادث عالم هستی، ادراک حقیقی است، یعنی ما مرتبه را در این عوالم احساس می کنیم، آن وقت با ادراک مرتبه چطور ممکن است بگوئیم که مسأله تشکیک در وجود با مسأله صرافت در وجود منافات دارد؟ ما همان طوری که در عالم ماده در عرض هم لطافت و ثقالت را احساس می کنیم در خود مراتب طولی هم این را احساس می کنیم، ماده بالنسبه

به ماده لطیف است و مثال ثقیل است بالنسبه به ماده لطیف است روح بالنسبه به مثال لطیف است. اینها مراتبی است که ما این مراتب را وجدان می‌کنیم؛ آن قدرتی که ماده دارد، میلیاردها برابر قدرت ماده را مثال دارد مثلاً شما با همین بدن مادی هزاری هم دونده باشی، مثل آهو هم بدوی چقدر طیّ مسافت می‌کنی؟ چقدر مسافت را طیّ می‌کنی؟ در یک ساعت خیلی طیّ مسافت بکنی، صد کیلومتر است، اما شما در عرض چند دقیقه در عالم خواب چند دفعه دور کره زمین با بدن مثالیبتان می‌گردی قدرت بدن مثالی میلیاردها برابر بیش از بدن مادی است. همین طور قدرت روح و نفس که مافوق مثال است اصلاً قابل مقایسه با بدن مثالی نیست و هلمّ جرّاً تا به تجرّد محضه برسیم؛ پس ما مراتب تشکیک در وجود را بالوجدان احساس می‌کنیم آنوقت چطور ممکن است اصل و ریشه قضیه تشکیک در وجود را بزینم. بله در مسأله تشکیک در وجود اگر ما هر مرتبه را جدا بدانیم از مرتبه دیگر اشکال مرحوم آقا وارد است. اما اگر ما آمدیم گفتیم که سلسله مراتب تشکیک در وجود سلسله علل و معلولات است و در سلسله علل و معلولات، علت مافوق تمام مراتب مادون را دارد، نه این که از او جدا شود؛ همان است که پایین است و این خصوصیت را دارد. مگر غیر از این است که تعیینی که در معلول پیدا شده به اراده و مشیت علت است، چگونه ممکن است علت آن چیزی را که در خودش نیست افاضه کند و به عنوان معلول ایجاد بکند این چطور امکان دارد؟ چگونه امکان دارد علت جنبه حیوانیت را در این جسم افاضه کند و بوجود بیاورد بدون این که این قضیه حیوانیت در خود او باشد؟ چگونه ممکن است؟ پس تعیین و وجود معلول، وجود علت است که خود قائلین به تشکیک معترف به این هستند و نمی‌توانند این را انکار بکنند در عین این که علت، وجود را به مرتبه پائین می‌دهد حدّود آن وجود را هم خود علت باید بدهد و آلاً معلول که عرضه ندارد خودش را مثل پلنگ و شیر و به شکل نبات و حیوان و انسان در بیاورد اگر عرضه داشت، خوب همان در مرحله علت این کار را می‌کرد نه این که در مرحله معلول این کار را انجام بدهد و هیچ ممکن بالذّاتی عرضه این را ندارد که واجب بالغیر بشود آلاً از ناحیه غیر باشد، یعنی مثل حضرت عیسی، می‌تواند علت باشد، چون او در مرحله علت واقع است حضرت عیسی می‌آید شیشه را اول تبدیل به لحم تبدیل به یک جوجه می‌کند دوم: نفس حیوانی در او ایجاد می‌کند چه کسی این کار را میکند؟ علت؛ آیا علت بدون این که آن حدّود ماهوی معلول در وجود او باشد می‌تواند یک چنین کاری بکند یا نه؟ نمی‌تواند این کار را بکند، علت چکار می‌کند؟ می‌آید جنبه حیوانی را ایجاد می‌کند این جنبه حیوانی را از کجا می‌آورد؟ از آن حالتی که در علت و در نفس علت قرار دارد، که من و شما آن حالت را نمی‌بینیم، آن حالت در بیرون و در خارج به صورت تبدیل شدن به یک لیوان

و به یک مرغ، بروز و ظهور پیدا می کند. پس این جنبه حیوانیتی که الآن این مرغ دارد این جنبه حیوانیت در کجا بود؟ در نفس علت بود که آمد به او افاضه کرد. ولی آیا نفس علت، مرغ است؟ این نفس علت مرغ نیست، این مرغ حالت نفس دجاجیت در وجود اوست. این یک مرتبه بالایی دارد که آن مرتبه بالا، مرتبه پائین را هم دارد. آن مرتبه بالا مرتبه‌ای است که حالات مرتبه پائین در وجود او منطوقی است و مخفی است اگر ما این قضیه را بخواهیم به منصفه بروز و ظهور بیاوریم، مثل این می ماند که یک شخصی یک دیگ برنج در این جا دارد و هر شخصی بنا بر استعدادی که دارد پیش این شخص می آید. و در دیگ را باز می کند یک مقداری از برنج به این شخص می دهد. او می آید می گوید من بیشتر می خورم دو تا از این کاسه برمی دارد به او می دهد او می گوید بیشتر می خورم سه تا کاسه می دهد او می گوید کمتر می خورم یک نعلبکی به او می دهد. متتهی مشخص شدنش در دست کیست؟ در دست این شخص است و او می آید مشخص می کند.^۱

^۱ «اشکال استاد به کلام پدرشان»

سؤال: کلام علامه در این جا درست است؟

جواب: کلام علامه بله، البته کلام علامه یک اشکالی دارد علامه مسأله صرافت در وجود را کافی برای وحدت با جمیع مراتب نمی داند الا این که قائل به تشخص در وجود بشویم؛ در این جا ما می گوئیم که تشخص در وجود عین صرافت در وجود است ما نیازی به تشخص در وجود، نداریم.

اشکالی که به مرحوم آقا، به نظر ما می رسد - حالا نمی دانم واقعیت دارد - حرف این است که ایشان مسأله صرافت در وجود را با صرافت در حقّ دو تا گرفته اند یعنی فرموده اند همان طوری که وجود، واحد بالصرافه است حقّ هم واحد بالصرافه است اگر حقّ واحد بالصرافه باشد با مسأله تشکیک در وجود جور در نمی آید. ما می گوئیم جور در می آید. وقتی تعریف دوم از قضیه توحید ذاتی را بکنیم با تشکیک در وجود یکی می شود. پس مسأله تشکیک در وجود که یک برهان عقلی است با مسأله عدم اتحاد ذات با اسماء و صفات که اصطلاح عرفای شامخین هست، وقتی یکی شد آن وقت دیگر اشکالی بر نظریه فلاسفه وارد نمی شود. و مرحوم آقا شیخ محمد حسین همان نظریه اول را دارند. که به اصطلاح مرحوم آقا به ایشان اشکال وارد می کنند. چون مسأله فناء ذاتی با نظریه اول دو تا می شود، و اگر ما مسأله تشکیک در وجود را بنابر این نظریه خودمان خل کردیم دیگر فناء ذاتی با مسأله تشکیک در وجود منافات ندارد و همین الآن همه فانی هستند و همه قضیه تشکیک در وجود را دارند و هیچ اشکالی در این جا بوجود نمی آید.